

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضرب المثل ها و حکمت ها در گویش خراسانی

به کوشش: حسین کیال



نشر مهرا دفت

ضرب المثل‌ها و حکمت‌ها در گویش فردوس

سرشناسه: کیال، حسین، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور: ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌ها در گویش فردوس/
به کوشش حسین کیال.

مشخصات نشر: بیرجند: چهار درخت، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۵۹۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۲۱-۸۲-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۴۰-۵۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: ضرب‌المثل‌های ایرانی -- فردوس

موضوع: Proverbs, Iranian -- Ferdows

موضوع: فردوس (گویش)

نوع: Ferdows dictionary*

رده‌بندی کد گره: ۱۳۹۶ ک ۴۵۵ / ف ۳۰۲۴ PIR

رده‌بندی دهی: ۳۰۲۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۷۰ ۴۹۲۷

گردآوری و تنظیم: حسین کیال

تیراژ: ۱۰۰۰

چاپ اول: ۱۳۹۶

ناشر: نشر چهاردرخت

محل نشر: بیرجند

طراح جلد: مهدی مرتضوی

صفحه‌آرایی و امور فنی: نشر چهاردرخت

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۲۱-۸۲-۵

قیمت: ۴۰.۰۰۰ تومان

حقوق این اثر متعلق به مولف است.

بیرجند - خیابان معلم، خیابان قدس شرقی، جنب اداره راه و

شهرسازی، انتشارات چهار درخت

تلفن: ۰۵۶ - ۳۲۴۵۶۲۱۳ همراه: ۰۵۶ ۵۶۱ ۷۱۵۵

www.4derakht.ir



نشر چهاردرخت

فهرست مطالب

۱	پیش گفتار
۱۱	حرف‌ها و علامت‌های فارسی و برابرها و ضربی
۱۲	ضرب المثل‌ها
۴۱	بهانه پایانی
۵۴۳	فهرست القبا‌یی ضرب المثل‌ها
۵۹۰	فهرست منابع

پیش گفتار

«رَبِّكَ» «أَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ»

«و این مثل‌ها را بر دهم، مردم می‌آهیم و جز دانایان آن را عاقلانه ندانند.» (عنکیوت، ۴۳)

خدای بزرگ و بی‌همتا را سپاس می‌گویم که توفیق رفیق کم‌ترین بنده‌ی خود کرد تا جان را به نسیمی از فرهنگ آبا و اجدادی خویش نوازش دهم و امروز، نه به نتیجه‌ی توفیق الهی و تلاش مورچه‌وار سالیان و تحمّل رنج و مشقّت فراوان، امل سی و چند ساله جامه‌ی عمل پوشیدم؛ یاد آمل ایام جوانی می‌افتم که جاهل‌وار ادعای ناچیز بودن کار می‌کردم؛ حال می‌بینم که عرصه‌ی بازگشتی صرف این کار شد.

فرهنگ عامّه (folklore) که از دو جزء folk (توده، خلق، عوام) و lore (دانش و آگاهی) تشکیل می‌شود، بر روی هم دانش عوام، فرهنگ مردم، فرهنگ توده و... ترجمه شده است. مجموعه‌ی عقاید، اندیشه‌ها، قصه‌ها، آداب، رسوم، ترانه‌ها و هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت را گویند. روزی، روزی بین مترجمان اتفاق نظری دیده نمی‌شود که فقط یک اصطلاح را برگزینند.

قلمرو فرهنگ عامّه بسیار گسترده است و داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌ها، بازی‌ها، مثل‌ها و... تنها گوشه‌ای از آن را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر تمام رفتار، گفتار و کردار آدمی را از قبل تولّد تا پس از مرگ و در هر زمان و مکانی شامل می‌شود.

فرهنگ مردم یعنی فرهنگ توده و عوام؛ یعنی فرهنگ کوچه و بازار و محیط کسب و کار؛ بنابراین افراد تحصیل‌کرده و دانشمندان را شامل نمی‌شود؛ هرچند این‌ها هم جزو همین مردم هستند.

۱ - رک لغت نامه، دهخدا.

۲ - قصه‌ی موزون عامیانه که معمولاً برای کودکان گفته می‌شود، حرف و سخن متفرقه و بی‌ربط. رک فرهنگ سخن. متلک نیز از همین واژه گرفته شده (متل + تک تصغیر) متل کوچک؛ اما کم‌کم به سخن توأم با کنایه و ریشخند و طعنه تبدیل شده است.

کله‌فریاده‌ها، قصه‌ها، مثل‌ها و... را توده‌ی مردم ساخته‌اند که اغلب بی‌سواد هم بوده‌اند و یا سواد دانشگاهی نداشته‌اند. فرهنگ عامه به شخص یا گروه خاصی وابسته نیست؛ یک ملت در ایجاد آن نقش داشته و سینه به سینه به نسل حاضر رسیده؛ اصالت آن هم در همین نکته است؛ زیرا مسائل شخصی در بند زمان و مکان محصور می‌ماند و محکوم به نابودی است؛ در صورتی که فرهنگ مردم با زندگی بشر پیوند دارد و خود را با موقعیت‌ها و نیازهای جدید هماهنگ می‌سازد و یک لحظه از زندگی مردم جدا نمی‌شود.

فرهنگ رسمی هر جامعه معمولاً درون حصارهایی که خود به‌وجود آورده، محصور می‌ماند و به همین دلیل بعد از مدتی گرفتار رکود و سستی می‌شود؛ در صورتی که فرهنگ عامه در گذر زمان جریان دارد. فرهنگ مردم مجموعه‌ی تمام تفکرات و تجربیات بشر در طول سده‌ها و زمان‌هاست و همین تجربیات و آداب و رسوم است که به جامعه هویت می‌بخشد.

فرهنگ عامه در سینه‌ی مردم جای دارد؛ بنابراین صدها برابر بیش‌تر از آن است که در آثار مکتوب نقل شده؛ بسی حمایت از امنیت اصطلاحات در ذهن و زبان توده‌ی مردم جای دارد که هر کدام به تنهایی سند معتبری است. بیان ویژگی‌های اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و... آن مردم و تحقیق در هر کدام از این موضوعات ما را با جزئیات زیبا، زندگی گذشته و حال آشنا می‌سازد.

فرهنگ مردم هر ملتی ویژگی‌های خاص دارد که آن را از دیگر جوامع متمایز می‌سازد؛ ولی هم‌بستگی‌های انسانی و نیازهای طبیعی و غریزی شرایط و موجود شباهت‌های فراوانی در قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و در نهایت فولکلور اقوام گوناگون شده‌است. همچنین به‌دور فرهنگ‌ها و تأثیر و تأثر از یک‌دیگر، اشتراکات زیادی به‌وجود آورده؛ به‌ویژه از زمانی که رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی فاصله‌ها را کوتاه کرد و ملت‌ها را به هم نزدیک‌تر نمود. به همین دلیل مواردی را می‌بینیم که در گویش‌های مختلف کاربرد دارد و فقط شکل بیان تغییر کرده‌است.

مهم‌ترین جلوه‌ی فرهنگ هر سرزمینی ادبیات آن است و در فرهنگ عامه هم ادبیات جلوه‌ی خاصی دارد؛ زیرا در آن به تمام مظاهر اعلا‌ی بشری توجه شده؛ روی آوردن به خرد و دور شدن از شر و بدی در آن موج می‌زند. همه‌ی جنبه‌های خوب و مثبت زندگی در آن منعکس است؛ نظافت و پاکیزگی گرفته تا احترام به مردم و قدر نعمت‌های خدا را دانستن. این باورها به قدری زیاده‌است که هر فردی را شیفته‌ی خود می‌سازد. به عنوان مثال در باور مردم فردوس آمده که اگر در همسایگی شما زن حامله‌ای باشد و شما خوراک خوش‌بویی بپزید، باید مقداری به او بدهید وگرنه چشم بچه‌اش کلاچ (لوچ) خواهدبود و شما مشمول ذمه خواهیدشد.

باغداران روزگاردیده و رنج‌کشیده‌ی فردوسی که همواره برای قطره‌ی آبی چشم بر آسمان و دست بر زمین دارند و با عرق جبین و کدّ یمین درخت میوه‌ای را به‌ثمر می‌رسانند، می‌گویند: آدم کوسه‌ای نباید بوته‌ی

انگور را بوتاقت کند که حتی سایه‌ی محاسنش روی درخت نیفتد؛ یعنی تاغ (تاک) باید تک باشد تا هیچ سایه‌ای روی آن نیفتد و گرنه میوه نمی‌دهد.

پژوهشگر فرهنگ عامه باید در میان مردم زندگی کند؛ خود باید از گویشوران آن باشد. نمی‌توان ادبیات عامه را از زندگی آن‌ها جدا کرد.

در ضرورت آشنایی مردم، به‌ویژه نسل جدید، با فرهنگ و گویش پدران خویش هیچ تردیدی نیست و بزرگان و پژوهشگران این عرصه حق مطلب را ادا کرده‌اند؛ بنابراین تحقیق و جست‌وجو و کنکاش در افکار و احوال عامه بسیار سودمند و مفید است؛ چون فرهنگ هر ملتی ریشه در گذشته‌ی آن ملت دارد، نسل جدید باید با گویش و فرهنگ خود آشنا شود.

امروز تمامی ادیبان بدان معتقدند که باید میان زندگی ماشینی پر زرق و برق که وبال گردن آدمی شده و به‌تدریج تمام معنویات و احساسات را در خود حل خواهد کرد و زندگی سرشار از ذوق و احساس و انسانیت گذشته، انس و الفتی قرار نگیرد تا شاید بدین وسیله اندکی از آلام و رنج‌های بشر کاسته گردد. بی‌شک یکی از بهترین کارها ثبت و ضبط فرهنگ، المثل‌ها، کنایات، مثل‌ها و... است؛ چون بیم آن است که به‌زودی از ذهن‌ها محو شود و بشر با گذشتگی خویش بیگانه گردد و این یعنی بیگانه‌شدن با فرهنگ پدران خود و در نهایت بخش بزرگی از گنجینه‌ی پربار ادبیاتی.

ما امروز بسیار متأسفیم که از فرهنگ پدران این خانه از ایران اسلامی و گذشته‌ی پربارش اثر خرسندکننده‌ای نداریم. نمی‌دانم از چه کسانی باید گمان داشت بود؟ آیا بیش از همه اهل خرد مقصر نیستند؟ پس برای این که آیندگان در باره‌ی ما این‌گونه قضاوت نکنند در حدّ وسع خویش قدمی برداریم.

امروز متأسفانه به دلایل گوناگونی گویش‌های محلی در حال نابودی است؛ گسترش وسایل ارتباط جمعی مانند: ماهواره، اینترنت و تلویزیون، باسوادشدن مردم و بالا رفتن سطح علمی جامعه و ده‌ها دلیل دیگر باعث شده که مردم در دورافتاده‌ترین روستاهای کشور هم به گویش رسمی معیار سخن گویند و گاه افرادی را می‌بینیم که از سخن گفتن به گویش مادری خود شرم دارند!

نگاه تحقیرآمیز به گویش‌های محلی و به‌کارگیری آن به عنوان ابزار خنده و تمسخر در باب شعر، باعث شده که نوجوانان و جوانان ما از تکلم به گویش مادری خود اکراه داشته‌باشند؛ به‌ویژه این که اغلب مدعیان محلی‌گویی نه تنها با گویش مورد نظر آشنایی ندارند، با بدیهیات زبان‌شناسی هم آشنا نیستند. این کار موجب شده تا گویش‌های محلی زبان فارسی از شکل اصیل خود خارج شده و نسل جدید با آن‌ها بیگانه شود و متأسفانه با سرعت شگفت‌آوری در مسیر نابودی قرار گیرد. نه تنها در شهرها، در روستاها هم این تغییر و دگرگونی دیده‌می‌شود؛ زیرا روستایی هم می‌کوشد تا هم‌پای شهرها در مسیر رشد فناوری حرکت

۱ - بوتاغ، بریدن شاخ و برگ زاید درخت انگور (تاغ، تاک) که در سال دو مرتبه انجام می‌شود؛ یک بار در زمستان و یک بار در بهار بعد از کُرنسَه (کُل و شکوفه‌ی انگور را گویند).

کند و از قافله‌ی به‌اصطلاح مدرنیته عقب نماند!

گردآوری گویش‌های مختلف زبان فارسی و بررسی و تجزیه‌تحلیل آن‌ها اهمیت زیادی دارد؛ گویش توده‌ی مردم در شهرهای کوچکی مانند فردوس تغییر زیادی نمی‌کند؛ زیرا مردم عادی از نظر کاربرد و معانی و مفاهیم تحت تأثیر عوامل جدید قرار نمی‌گیرند و همین موضوع اهمیت آن را دو چندان می‌کند. نکته‌ی دیگر آن که شناخت گویش‌های جنوب خراسان بزرگ، به‌ویژه فردوس، به درک و دریافت مشکلات متون گذشته کمک شایانی می‌کند.

جای بسی خوشحالی است که در چند سال گذشته علاقه‌مندانی در مورد فرهنگ عامه‌ی منطقه‌ی خویش پژوهش‌های خوبی انجام داده‌اند؛^۱ زیرا قدم اول جمع‌آوری است تا از خطر نابودی در امان بماند. در جنوب خراسان بزرگ - شاید بتوان گفت قسمت اعظم خراسان جنوبی - گویش‌ها بسیار به هم نزدیک است و فقط در لهجه با هم تفاوت دارد. اذعان می‌کنم که در بین تمام گویش‌های زبان فارسی، گویش مردم این منطقه مستورد تر است. در برخی روستاهای کوهپایه‌ی فردوس هنوز وقتی افراد مسن‌تر سخن می‌گویند، گمان می‌رود که تا به سخن بلعیمی و ترجمه‌ی تفسیر طبری و تاریخ بیهقی را خوانده‌اند.

گویش محلی منطقه‌ی فردوس سرشار از واژه‌ها و ترکیب‌هایی است که ریشه در زبان‌های باستانی دارند؛ هنوز در برخی از روستاهای دست‌نخورده‌ی منطقه واژه‌هایی متداول است که رنگی از واژه‌های پهلوی و اوستایی دارند؛ ولی دنیای جدید و ادب اهل ارتباطی امروزی، همان گونه که تمام جنبه‌های زندگی مردم را تحت تأثیر قراردادها، بیم آن است که کم‌کم این گویش‌های زیبا و بکر و شیرین را نابود کند. بنابراین وظیفه‌ی هر فرد باسوادی است که به قدر وسع خود در راه حفظ آن بکوشد و این گنجینه‌های مروارید غلطان دری را از دست‌برد روزگار و یورش دنیای الکترونیک محفوظ و مصون بدارد.

گویش به‌کاررفته در این کتاب، گویش اکثریت مردم فردوس است؛ فقط در لهجه بین برخی محله‌های شهر قدیم تفاوت‌هایی دیده می‌شود که آن هم بعد از زلزله‌ی سال ۱۳۴۷ و اختلاط مردم محله‌ها و اقوام و قبایل، کم‌تر به چشم می‌آید.^۲

خراسان در برخی از ادوار مصائب و بلاهای زیادی دیده و مردم برخی از شهرهای مهم این سرزمین مانند:

۱ - مانند: فرهنگ تحلیلی اصطلاحات و... گویش اسفاد: دکتر محمد بهنام‌فر و... ادبیات عامه‌ی طبس: مریم سلامیان، امثال و حکم محلی بشرویه: حسین کرم‌پور و...

۲ - منظور از لهجه شکل‌هایی از یک زبان است که فقط در تلفظ با هم فرق دارند؛ مثلاً وقتی یک اصفهانی یا یزدی به فارسی رسمی معیار حرف می‌زند، می‌گوییم لهجه دارد. پس لهجه تیک‌های گفتاری است و نباید با گویش اشتباه شود؛ زیرا گویش به شکل‌هایی از یک زبان گفته می‌شود که علاوه بر تلفظ، در انتخاب کلمات و قواعد دستوری نیز با هم فرق داشته باشند؛ مانند: گویش‌های فردوسی، بیرجندی، قاینی و...

۳ - در بین پنج محله‌ی شهر قدیم، فقط در لهجه‌ی محله‌ی سردشت، تفاوت‌هایی در تلفظ برخی مصوت‌ها دیده می‌شود که به بررسی‌های دقیق زبان‌شناسانه نیاز دارد و «این زمان بگذرد تا وقت دیگر».

نیشابور، بیهق (سبزوار)، تون (فردوس) و... که هدف هجوم و یورش مهاجمان بوده‌اند، سختی‌های زیادی را تحمّل کرده‌اند؛ ابن اثیر خراسان را در سال ۴۰۱ ه.ق این‌گونه توصیف می‌کند: «از نایافت خوردنی، مردم یک‌دیگر را می‌خوردند. بسا دیده می‌شد که کسی افتاده و می‌نالد و نان می‌گوید و جان می‌سپارد. پس از آن وبای عظیم آمد و چنان شد که زندگان از خاک کردن مردگان درماندند.»^۱

هم‌چنین ماجرای مغولان و وحشی‌گری‌های آنان که مردم از ترس و وحشت بر این باور بودند که این بلا را خداوند بر آن‌ها نازل کرده و نباید در مقابل آن‌ها ایستادگی کنند. داستان مغولی که گرداگرد چند نفر خطی کشید و گفت: از جای نجیبید تا شمشیرم را بیاورم و شما را گردن بزنم؛ چون بازگشت، هیچ نجیبیده بودند. ابن‌ثعین باور متأثر است و در کتاب‌های تاریخی معتبر در مورد بلخ و نیشابور و هرات و... نقل شده است.

اما همین مردم هر بار قتل‌عام از سر خاکستر حوادث سر بلند کردند و دوباره ساختند؛ گویا تا بوده چنین بوده که هر گاه سینه‌ها لامل گردید، شاهد نعمتی به کام آدمی می‌چکانند.

فردوس نیز مانند بسیاری از شاعران و نویسندگان، دوره‌های اوج و فرود داشته و به دنبال هر مصیبت و بلای طبیعی یا انسانی، از زیر آوار حوادث قدیست کرده و درخشیده است. به قول شادروان سعید نفیسی «گویی شهرها و آبادی‌ها هم چون کسان دور، می‌نیک‌بختی و بدبختی دارند؛ نیک‌بختی شهری هنگامی است که مردم دانا و بینا و هنرمند در آن ترسیده باشند.»

به‌راستی که جمع‌کثیری از شاعران، نویسندگان، نرمندان، فقها، حکماء، اطباء و... فردوسی (تونی) نشان‌دهنده‌ی این واقعیت انکارناپذیر است که فردوس در چند دهه، شهری نیک‌بخت بوده و به همت والای همین بزرگ‌مردان است که نام فردوس (تون) زینت‌بخش اوراق تاریخ شده و کم‌تر کتاب تذکره یا تاریخ ادبیاتی را می‌بینیم که نام این بزرگان زیور صفحاتش نبسد.

ایرانیان در میان تمام اقوام و ملل جهان به داشتن و به‌کارگیری مثل‌های زیبا و شگرف شهره‌اند و بسیاری از شرق‌شناسان و ایران‌شناسان اروپایی بر این مهم صحّه گذاشته‌اند.

سخن از مثل‌گفتن بی‌گمان کاری است گران و دشوار؛ چون آبخشور آن فرهنگ را که ثبت است و بستر آن اسطوره، تاریخ، عرفان، ادب، دین، آیین و تمام دانش بشر.

مثل‌های سایر چکیده‌ی تفکر و اندیشه‌ی یک ملت و بیانگر روحیات و مکنونات قلبی آن‌هاست که تحت تأثیر اوضاع جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی همان جامعه خلق شده‌است؛ بنابراین امانتی است که از امتداد قرون و اعصار برجای مانده. به گفته‌ی «دسان پیر» (۱۸۷۸-۱۷۸۲م) نویسنده‌ی فرانسوی: «مثل صدای تجربه است.» به همین دلیل است که مردم آن را می‌پذیرند و کلام خود را با آن زیبا می‌سازند و در بسیاری

از مواقع که کلام از بیان طبیعی قاصر است و یا حجب و حیا مانع از بیان سخنی شود، مُثَل و تمثیل به مدد شخص می‌آید و گوینده تمام مطلب خود را در قالب یک جمله یا مصراع یا بیت زیبا، در نهایت ایجاز و در کمال استدلال و اتقان بیان می‌کند و گاه تأثیرش بر مخاطب از ساعت‌ها سخنرانی و موعظه بیش‌تر است. امثال و حکم هر منطقه‌ای فشرده‌ی باورها و اعتقادات و بیانگر جنبه‌های مختلف زندگی آن جامعه است؛ بنابراین از لابه‌لای این حکمت‌ها می‌توان دقایق و ظرایف زندگی گذشتگان را آشکار کرد. تمام امثال دربردارنده‌ی نکات مهم اخلاقی و تربیتی هستند و در واقع ضرب‌المثلی نیست که یک نکته‌ی آموزنده را به مخاطب خود القا نکند.

گاه مُثَل را معادل تمثیل گرفته‌اند که خود یکی از صور خیال است و در اصل یکی از انواع تشبیه شمرده می‌شود و تحت عنوان تشبیه تمثیل از آن یاد کرده‌اند.

تمثیل به صورتی حکایت یا داستان کوتاه یا بلندی است که فکر یا پیامی را بیان کند. اگر این فکر یا پیام به عنوان نتیجه‌ی طبعی حکایت در کلام آشکار باشد و به صراحت ذکر شود، آن را مُثَل یا تمثیل می‌گویند و اگر پنهان باشد در کشف آن محتاج فعالیت اندیشه و تفسیر باشد، آن را تمثیل رمزی می‌گویند.^۱ اغلب حکایت‌های تمثیلی در ایران، نام اقوام با اندک اختلاف‌هایی وجود دارد؛ بنابراین نه می‌توان نویسنده‌ی مشخصی برای آن‌ها شناخت. زمان پیدایش آن‌ها را تعیین کرد. در سرتاسر ایران شهرها و روستاهای گوناگون، هر کدام ضرب‌المثل‌ها و سنایه‌ها، من‌عصر به خودشان را دارند که به هیچ وجه خللی به یک پارچگی زبان فارسی نمی‌رساند؛ زیرا تمام پژوهش‌ها و آگایان زبان واقفند که این تنوع و گوناگونی به گویش مربوط می‌شود نه به زبان. هرچند ضرب‌المثل‌های فراوان هم داریم که مشترک است و با اندک اختلافی در شهرهای دیگر نیز رواج دارد و یا از طریق زبان رسمی معیار و آثار مکتوب وارد گویش‌های محلی شده است. یکی از مشکلات جمع‌آوری و تدوین ضرب‌المثل‌های گوناگون به‌ویژه در شهرهایی مانند فردوس، نبودن آثار مکتوب منظوم یا منثور است؛ زیرا اگر آثاری از شاعران و نویسندگان گویش مورد نظر در اختیار باشد، کار پژوهشگر ساده‌تر می‌گردد و می‌تواند به عنوان شاهد از آن‌ها بهره‌گیرد. وقتی منابع وجود ندارد، ناگزیر باید به افواه مراجعه کند و با تک‌تک گویشوران مصاحبت و هم‌نشینی داشته باشد و لابه‌لای سخنان آن‌ها مُثَل‌ها و جمله‌ها و عبارت‌های حکیمانه را ثبت و ضبط کند؛ لذا بسیار وقت گیر است.

نکته‌ی مهم آن‌که بسیاری از افراد طرف صحبت ما یا سال‌های آخر عمرشان را سپری می‌کنند و یا در بستر بیماری افتاده‌اند؛ بنابراین نمی‌توان کار را به آینده موکول کرد؛ زیرا در چشم‌برهم‌زدنی منابع و مراجع اصلی کار از دست خواهد رفت و چیزی جز دریغ و افسوس برایمان نخواهد ماند. افراد زیادی از دنیا رفته‌اند که غفلت من و امثال من باعث شده تا اطلاعات گران‌بهایی را با خود به زیر خاک ببرند.

اولین بار کلاس پنجم ابتدایی (سال ۱۳۴۹) بودم که تعدادی ضرب‌المثل فردوسی را که از مادرم

شنیده‌بودم، در دفتر مشقم یادداشت کردم. آقای سیدرضا سعید معلّم بود. خدایش رحمت کند؛ بسیار فرد منظم و پرکاری بود. آن موقع مشق‌هایمان را با قلم فرانسه^۱ می‌نوشتیم و من نسبتاً خوش‌خط بودم و همیشه آقای معلّم تشویقم می‌کرد. ضرب‌المثل‌ها را در صفحه‌ی آخر دفتر مشقم با خطی نه چندان زیبا نوشته‌بودم. وقتی آقای سعید تکالیفم را بررسی می‌کرد، آن‌ها را دید و زیرچشمی نگاهی به من انداخت. خیلی ترسیدم؛ آدم باجذب‌های بود؛ اما دستی به سرم کشید و با مبلغی آفرین و احسنت دور شد. این کار علاقه‌ام را به نوشتن و جمع‌آوری ضرب‌المثل‌ها دو چندان کرد؛ اما چون هیچ آگاهی و اطلاعی از فرهنگ عامّه و چگونگی تحقیق در آن و راه‌های علمی پژوهش نداشتم و با مفاهیم و موضوعات زبان‌شناسی هم ابداً آشنا نبودم، فقط کودکانه هر جا به ضرب‌المثلی برخورد می‌کردم، یادداشت می‌نمودم.

تا این که دست تقدیر مرا به کار دبیری کشاند؛ علاقه‌ی زیاد به کتاب و مطالعه و ورود به مراکز علمی و دانشگاهی موجب آشنایی من با موضوعات علمی شد و زمینه را فراهم کرد تا آگاهانه‌تر به موضوع بپردازم. از تعلّق خاطری که به فردوس مستم (و دارم) و وابستگی‌های فراوان و شیفتگی به گویش زیبای مردمش، گاه چنان آتش ذوقی در دل برافروخت و این سودای خام به سرم می‌افتاد تا در خور توان مطالبی گرد آورم و بر اهل فکر و نظر عرض کنم. به راستی دل طفلی است که چون هوس چیزی کند، چندان پای می‌فشارد و می‌نالد و بی‌قراری می‌کند تا به خراستش برسد.

این پژوهش سی و چند سال وقت حقیر را به این اختصاص داد. زیرا منابع مکتوب در باره‌ی گویش فردوس وجود ندارد و تعداد اندک ابیاتی هم که به این گویش از ارادی مانند میر تونی به دست ما رسیده^۲، ابداً نیاز مرا در این پژوهش گسترده و مهم تأمین نمی‌کرد؛ بنابراین ناچار بودم کار را به روش میدانی و با گوش‌دادن و مجالست با گویشوران به انجام برسانم. چه ساعت‌هایی را که به زبان سالخورده نشستم و جملات زیبای آن‌ها را یادداشت کردم؛ زیرا می‌خواستم علاوه بر طرز سخن گفتن، حکایات نمایشی آن‌ها را نیز در ضمن تکلم ببینم. به همین دلیل برای جمع‌آوری مواد خام، خودم بدون واسطه اقدام می‌کردم.

«آن کس که ز شهر آشنایی است / داند که منابع را کجایی است.»
«نظامی»

پنجاه و هفت سال با این گویش زندگی کردم؛ نفس کشیدم؛ با هر فرورفتن نفسم، واژه‌ای به مدد آمد و با هر برآمدنش، جمله یا ترکیبی شادی‌بخش زندگی‌ام شد؛ به گفته‌ی استاد سخن:

«تمتع به هر گوشه‌ای یافتم / ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم.»
«بوستان سعدی»

۱ - قلمی که دستمای چوبی داشت و سر قلم فلزی، شبیه سر خودنویس به آن نصب می‌کردیم و داخل جوهر می‌زدیم و می‌نوشتیم.

۲ - رک کتاب پاژ، دکتر محمّدجعفر یاحقی، شماره‌ی ۱۰، پاییز ۱۳۷۲، ص ۸۹.

برخی از ضرب‌المثل‌های این مجموعه، خاص منطقه‌ی فردوس است؛ مانند: «بی باد برش؟»، «به وعده‌ی گربه‌بری!»، «به پُفه‌روشتست، به تُفه‌هکشته!»، «بیمَرید که گشنه خد شو»، «اکبر به مید مکنند»، و... تعدادی از مثل‌ها با شهرهای هم‌جوار مشترک است و می‌توان گفت در قسمت‌های وسیعی از خراسان جنوبی و جنوب خراسان رضوی کاربرد مشترکی دارد؛ مانند: «آقا خرم داش»، «به او خُتک مَرَسند، پُف مَکُند»، و...

تعدادی از امثال از طریق وسایل ارتباط جمعی و آثار مکتوب از زبان رسمی وارد گویش فردوس شده و با اندک تغییری به کار می‌رود؛ مانند: «اَنیش دَگَدَنیش هَمیشَه وَر قَرارس»، «اَدَم باد د جیش اَنگره، نه د بیخش»، و...

کاربرد برخی از امثال و حکم در گویش فردوس با گویش‌های دیگر متفاوت است؛ هرچند در ظاهر مثل هم به چشم می‌آید؛ مانند: «وَ ر تخته زده» که در گویش رسمی به معنی جلوگیری از چشم‌زخم و با مفهوم دعایی به کار می‌رود؛ در صورتی که در گویش فردوس به معنی مردن است و مفهوم نفرین دارد و منظور از «تخته» تخت مرد شورخا، (غسال‌خانه) است.

در تدوین امثال و حکم این کتاب، تمام سعی نگارنده بر این بوده که برای تمام ضرب‌المثل‌ها شاهد آورده شود؛ به‌ویژه شواهدی از اشعار محلی فردوسی و خود از جعل مثال خودداری کند. چه بسا که می‌توانستم برای بیش‌تر ضرب‌المثل‌ها، شاهد شعری از خردم بیاورم؛ اما از این کار پرهیز کردم؛ زیرا نمی‌خواستم تصنعی به نظر برسد.

آوردن مثال پس از تعریف - بخصوص به زبان شیرین - نه تنها به معنی عینیت می‌بخشد و درستی آن را تضمین می‌کند، کاربرد آن را نیز در جمله نشان می‌دهد. اما متأسفانه اشعار محلی بسیار کم است و آن مقداری هم که هست، چندان شایسته‌ی این کار نیست. ناگفته نماند از اشعار زیبای استاد حسن دانش‌مقدم به عنوان شاهد استفاده کردم؛ از این عزیز صمیمانه سپاس فراوان. امیدوارم پیوسته باده‌ی توفیق در جام و شهد سلامت در کام داشته‌باشد.

از کتاب‌هایی که در موضوع فرهنگ عامه نوشته شده نیز بهره‌ی زیادی بردم؛ مانند: کتاب کوچه: احمد شاملو، فرهنگ فارسی عامیانه: ابوالحسن نجفی، فرهنگ کنایات: منصور ثروت و...

آشکارا باستانی لرزان اعتراف می‌کنم بهترین اوقات عمرم را صرف این کار کردم تا شاید بتوانم یک از هزار و اندکی از بسیار سخنان حکیمانه‌ی گذشتگانم را ثبت و ضبط کنم و در دسترس ارباب بصیرت و دانش قرار دهم و آن‌چه آماده شد، در حدّ مقدور است، نه مطلوب؛ زیرا دامنه‌ی کار آن‌چنان گسترده و منابع آن‌قدر محدود است که نمی‌توان ادعای کمال کرد. اقرار می‌کنم که بی‌نقص نیست؛ چون پژوهش در فرهنگ عامه کاری بس سترگ و دشوار است و انتهایی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت. امیدوارم باعث تشویق دیگران شود تا قدم‌هایی در معرفی فرهنگ فردوس بردارند.

اگر گاه در مواردی سکوت اختیار کرده‌ام، بر من بیخشانند؛ زیرا:

«مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست.»
«حافظ»

در شروع و ادامه‌ی کار باید بیش از همه سپاسگزار مادر بزرگوارم، زنده‌یاد خانم حمیده محبتی، باشم که هرگاه درمی‌ماندم و کاربرد مثلی را نمی‌دانستم، با سعه‌ی صدر گره از کارم بازمی‌کرد. ایشان همچون بسیاری از هم‌سالان خویش سواد قرآنی داشت؛ یعنی خواندن را خیلی خوب بلد بود؛ اما نوشتن نمی‌دانست. به قول دکتر اسلامی ندوشن «موجود یک کتابی»^۱ بود. افسوس، پیک اجل مهلتش نداد تا کتاب را ببیند. اما مگر می‌شود پدر، مادر را از یاد برد؟ ولی چاره چیست؟ خاصیت زندگی این است؛ دنیا داده‌های خود را می‌ستاند؛ این سخن پروردگار است «هر که عمرش را طولانی کنیم، توان ذهنی و جسمی‌اش را تحلیل می‌بریم. پس چرا عقلشان را نمی‌اندازند؟»^۲

سپاسگزار همسر، خانم رضیه فیض‌بخش، و فرزندانم هستم که مرا به حال خود گذاشتند و بسا که بار کارهای مرا بر دوش کشیدند و گریه، شوب «بود و نبود» و «داشت و نداشت» می‌توانست آرام و قرار را از چشم و قلم من بستاند و «آرد نماد» رشتن کلام را پاره کند.

از کلیه‌ی عزیزانی که در چاپ این اثر مرا یاری کردند، صمیمانه سپاسگزارم؛ به‌ویژه از عزیز پرتلاش جناب آقای دکتر محمدرضا امیرحسن‌خانی، نماینده‌ی محترم مجلس، جناب آقای احمد محبتی، مدیرکل محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان جنوبی، جناب آقای اسماعیل ایمان‌طلب، رئیس محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی فردوس، که همواره مشوق من در کارهای ادبی و هنری بوده‌اند. قدردان حمایت‌های جناب مهدی ابراهیمی، فرماندار محترم، و جناب مهندس حمید حلاج‌مقدم، شهردار محترم فردوس همیشه هستم. از درگاه خداوند متعال برای همه توفیق روزافزون در راه اعتلای فرهنگ شهر، استان، آرزو مند.

خدای بزرگ و پروردگار بی‌همتا را سپاس دارم که یاریم نمود تا آنچه را ستیاز داشتم به کردار انجامید و توانستم یادداشت‌هایم را در دسترس علاقه‌مندان به فرهنگ عامه بگذارم. اقبال می‌کنم که نه کامل است و نه بی‌عیب؛ بی‌تردید آدمی همواره دست‌خوش خطاست و هرگز از عیب و نقص برنار نیست.

۱- رک. روزها، محمدعلی اسلامی ندوشن.

۲- یس، آیهی ۶۸.

۳- ماجرای یکی از دبیران خلیفه که مشغول نامه‌نوشتن بوده و ناگهان کنیزش وارد می‌شود و می‌گوید: «آرد نماند.» و دبیر چنان پریشان‌خاطر می‌شود که در نامه می‌نویسد: «آرد نماند.» وقتی نامه به دست خلیفه می‌رسد، حیران می‌شود و دبیر را به حضور می‌خواند و... دبیر هم با شرمندگی ماجرا را برای خلیفه شرح می‌دهد. خلیفه می‌گوید: «شما نباید فکرتان به خاطر مایحتاج مشغول باشد و دستور می‌دهد تا وسایل رفاه و آسایش دبیر را فراهم سازند. رک. چهارمقاله (مجمع‌التوادر)، نظامی عروضی، مقاله‌ی اول، حکایت ۳. اما خودمانیما گاه «آرد نماند» چنان رشته‌ی کلام را پاره می‌کرد (می‌کنند) که هفته‌ها و ماه‌ها لازم بود تا دوباره ترمیم شود!

هرچند «افراط در فروتنی دلیل ادعاست»^۱، امیدوارم اهل فضل نواقص را به دیده‌ی اغماض بنگرند و حقیر را از ارشادات خویش بی‌نصیب نگذارند. از خوانندگان سخن‌سنج و فرزانه انتظار دارم تا با نمودن کاستی‌ها مؤلف را در راه رفع آن‌ها یاری فرمایند.

«تلازم به سرمایه‌ی فضل خویش	به دریوزه آورده‌ام دست پیش
شنیدم که در روز آفتاب و بیم	بدان را به نیکن ببخشد کریم
تو نیز از بدی بینیم در سخن	به خلق جهان‌آفرین کار کن»
	«بوستان سعدی»

و باز هم سپاس از آفریدگار هستی و تکرار این دعا که «خدایا ما را آن ده که ما را آن به»^۲

إِنَّهُ لَطِيفٌ مُّجِيبٌ

حسین کیال

تایستان ۱۳۹۶ خورشیدی

۱ - به یاد ندارم این سخن را در کجا دیدم؛ از هر کس هست، سخنی حکیمانه است. مشابه این مضمون را ملامحسن فیض کاشانی گفته که: «افراط در تواضع، تکبر است» به هر حال: «تواضع ز گردن فرازان نکوست / گدا گر تواضع کند خوی اوست».

۲ - خواجه عبدالله انصاری.